

جمع‌بندی مباحث در فترت رسل

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بحث ما در فترات رسولیه و رسالیه به پایان رسید و نتیجه این بحث و بحث مربوط گذشته در اینکه مکلفین هیچ‌گاه خالی از دعوت رسولی یا رسالی نیستند، این شد که «لَيْتَ لَوْ كَانَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»^۱ البته با اختلاف فترات، چه فترت رسولی و چه فترت رسالی، البته فترت رسولی هیچ‌وقت وقت نیست، فترت رسالی با بقاء رسالت که دسترسی به این رسالت یا آسان باشد، یا مشکل باشد، رسالت یا رسالت محرفه باشد مانند تورات و انجیل یا رسالت غیر محرفه باشد مانند کتاب‌های دیگر قبل از این‌ها، در تمام این موارد تکلیف هست و حجت بالغه الهیه هست، گرچه وصول به حجت بالغه الهیه البته احیاناً مشکل‌تر است و احیاناً آسان‌تر است. جملاتی را از امیرالمؤمنین (ع) بر حسب نقل نهج، راجع به فترت رسولی ما خواندیم. اکنون باز از نهج‌البلاغه راجع به فترت رسولی خاص، یک فترات رسولیه گذشته داریم «فتره رسولیه بین آدم و ادریس و بین ادریس و نوح (ع) ولکن الرسالات كانت متواترة و متواصلة و فتره رسولیه بین نبیین عظیمین من اولی العزم من الرسل المسيح (ع) و محمد (ص) فی هذه الفتره بین هذین الرسولین طبعاً فتره رسولیه و لم

۱. نساء، آیه ۱۶۵.

تکن فتره رسالیه ولکن اصعب المراتب فی الفترات الرسولية عبارة عن هذه المرحلة الثالثة لأن کتب الله سبحانه و تعالی التوراة و الانجیل قد حُرّفت عن جهات اشراعهما».

روایاتی که ما اینجا نقل می‌کنیم از صفحه ۲۵۱: «أرسله على حين فتره من الرُّسل» فترت رسالت نیست، آیه هم همین است که «يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فتره من الرُّسل»^۲ «لا من الرسالات، من الرسل» رسول می‌رود، اما رسالت باقی است. «أرسله على حين فتره من الرُّسل» و فترت به معنای فتور نیست، انقطاع است. انقطاعی در ارسال رسل حاصل شد بین النبیین، نه سستی، فترت سستی نیست، فتور سستی است، فترت خاموشی است. «و طول هجعة من الأمم» یعنی: «و طول ضلال من الامم و اتجاه من الضلال من الامم، الامم التوراتية و الانجيلية و من على ذلكما من امم التكليف».

«وَ اغْتِرَامٍ مِنَ الْفِتَنِ» فتنه وقتی که مقابل شدید دارد، اعتزام ندارد. اعتزام افتعال از عزم است؛ یعنی عزم قوی. فتنه‌ها از طرف شیطان در طول تاریخ تکلیف هست، اما چون کفاح حاصل است در مقابل فتنه‌های ابلیسیه، دعوت‌های رحمانیه به‌طور متواتر و متواصل موجود است، از این جهت کفاح حاصل می‌شود. «و لابد من الكفاح بين الايمان و اللايمان بين بلاغ الايمان و بين دعوات اللايمان و لابد من أن تتقدم الدعوات الايمانية على الدعوات اللايمانية حتى يتقدم الايمان على اللايمان». این کفاح است. ایمان و لاایمان گاه نیروهایی که مصرف می‌کنند با یکدیگر برابر است، گاه نیروهای لاایمان، نه نیروی عقلی، نیروها و همت‌هایی که شیاطین جن و انس مصرف می‌کنند، گاه بیشتر است که طبعاً مؤمنین ضعیف‌تر خواهند بود و گاه فعالیت‌ها و سعی‌هایی که مؤمنین به مصرف می‌رسانند در بُعد سلب و ایجاب، سلب لاایمان و ایجاب ایمان قوی‌تر است و این جریان سوم در زمان ولی امر (عج) محققاً خواهد بود که «اعتزام من الدعوات الرسالية». ولکن «اغترام من الفتن» کجاست؟ «لا نجد اعتزاماً من الفتن حتى تتقدم بطبيعة الحال الاتوماتيكية الفتن الابليسية على الدعوات الرحمانية لا تحصل في فترة الرسل و ليس هنالك فترة الرسالات، انما اعتزام من الفتن في الفترة الثالثة الرسولية بين المسيح و بين خاتم النبیین (ص) و لماذا لأن

۱. نهج البلاغة (للصحي صالح)، ص ۱۲۱.

۲. مائده، آیه ۱۹.

هنالك محوران عظيمان للدعوة الى شريعة الله محور رسولی مات و محور رسولی محرف».

بين عيسى و خاتم النبیین (ص) رسولی که وجود نداشت، پس اين محور دعوت که معصوم است، نیست. محور رسالتی که در تورات و انجيل باشد، تورات و انجيل هم محرف بودند. البته اين مطلب هست که در آیه بقره: «فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»^۱ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»^۲ «فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ أُوتُوهُ». علمای تورات، علمای انجيل، کسانی که اهل تورات و انجيل بودند در کتاب وحی، تورات و انجيل اختلاف کردند. اختلاف فقط اختلاف نظری نبود، فقط اختلاف چه نبود، بلکه ماده وحی را اينها تحريف کردند. بر حسب نصوصی از آیات مقدسات قرآن و آنچه که از خود تورات و انجيل، از تناقضات و تعارضات اين دو کتاب می فهميم، می فهميم که خالص وحی نیست. بنابراین دستیابی کسانی که «سالک فی سبيل الله» بودند، از مردم توراتی و مردم انجيلی اگر می خواستند حقایق وحی تورات و انجيل را به دست آورند و بفهمند چه تحريف است و چه تحريف نیست، اين کار مشکلی بود. وقتی که برای اهل حق کار مشکل باشد، بنابراین کم تر کسانی هستند که مشکلات را پشت سر بگذارند، عقبات و ناراحتی های مالی و حالی و عمری و اينها را کنار بگذارند و به دنبال حق بروند. بنابراین اهل باطل جلوه می کنند. در صورتی که برای باطل، مال می دهند، عنوان می دهند، مقام می دهند، عظمت می دهند، آیت الله است، حجة الاسلام است، چنین است، چنان است، دنبال او می روند. اما اگر بر محور کتاب الله کسی فکر کند و کار کند، نه طلبه است، نه عالم است، بلکه به جای احترام فحش و گاز و لگد و بی احترامی است. البته اینجا «اغترام من الفتن» «و نحن نعيش اعترام من الفتن. كما كان اهل الكتاب بين المسيح و محمد (ع) كانوا يعيشون اعتراماً من الفتن، لأن اهل الحق كانوا قلة في قلة و اهل الباطل ثلة في ثلة» چرا؟ رسول که نیست، کتاب دعوت و رسالت نبود، ما که داریم، ما که داریم از آنها بدتر هستیم. ما که داریم. آنها که تورات و انجيل شان تحريف شده

۱. بقره، آیه ۲۱۳.

۲. همان.

بود، ووصولشان به حق وحی مشکل بود و از این آیه بقره می فهمیم که «فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا» «الَّذِينَ آمَنُوا» غیر از «مَا اخْتَلَفُوا» است. «هؤلاء الذين اختلوا من اهل الكتاب و ائتلفوا في ما اختلفوا تحريفاً و تضييفاً و تجديفاً بمثل الكتابين، هؤلاء اختلفوا اختلافاً عامداً عانداً عاصياً ولكن ما هو المفّر و ما هو المناص من هذا الاختلاف المعاند؟ «فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا» هؤلاء «الَّذِينَ آمَنُوا» بالله ايماناً صحيحاً و هم مكلفون طبعاً. هدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا هؤلاء الاوغاد الأغباش المحرفون المضيفون «فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و المؤمنون قلّة».

مؤمنها بوجه عام مراحل دارند، «لَتُبْلَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُعْرَبُنَّ عَرَبَلَةً وَ لَتُسَاطَنَ سَوَاطِنَ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ» مادامی که امتحانی نیامده است و داشتن ایمان و عمل کردن به شرایط ایمان، صدمه به جان و مال و احترام و زندگی و راحتی و وضعیت انسان نمی زند، مؤمن زیاد است. ولی وقتی بنا شد مؤمن گیری پیش آمد و خود داشتن ایمان و عمل به شرایط ایمان گیر داشت حتی در محیط ایمان، حتی در جو اسلام، حتی در محیط ایمان، امام حسین بودن جرم، یزید بودن مقام بالایی دارد. در این صورت اینجا مؤمنین تمحیص می شوند. با این ابتلا مقدار زیادی از کسانی که ادعای ایمان داشتند و مقادیری هم از ایمان داشتند، در جرگه کفر واقع می شوند یا به نام ایمان ضد ایمان کار می کنند یا بر همان مرحله ضعیف از ایمانشان می مانند. بنابراین این می شود: «اعْتِزَّامٍ مِنَ الْفِتَنِ». «اعْتِزَّامٍ مِنَ الْفِتَنِ» بین المسیح و محمد (ص) به یک معنا سخت تر بود، بله سخت تر بود. چرا؟ رسول نیست، ما مشکلی نداریم، اما کتاب آنها محرف بود، کتاب ما محرف نیست. آن ها تورات و انجیل شان محرف بود. «فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» کتاب ما محرف نیست. ما به محرفاتی رو آوردیم، ما به خیالاتی رو کردیم، به ظنونی رو کردیم و کتاب الله را پشت سر نهادیم، بنابراین «اعْتِزَّامٍ مِنَ الْفِتَنِ» الآن قوی تر است، به این معنا قوی تر است، به معنای تقصیر ما. آن وقت قصور بود از کسانی که پیدا کردن وحی خالص تورات و انجیل برایشان بسیار مشکل بود، ولیکن امکان پذیر بود.

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۵۷.

«اغْتِرَامٍ مِنَ الْفِتَنِ» فتنه‌ها عزمش قوی‌تر، جدی‌تر، فعال‌تر، پیشروتر «وَ اَنْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ»^۱ اموری که مخالف حق است، بعضی وقت‌ها انتشارش قوی است، بعضی وقت‌ها ضعیف است؛ چون جلوگیری بعضی وقت‌ها زیاد است، بعضی وقت‌ها کم است. «وَ اَنْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ الْمَخَالَفَةِ لِحَقِّ الْوَحْيِ وَ الْوَحْيِ الْحَقِّ كَانَتْ مَمْتَرَةً لِمَاذَا؟ لِأَنَّ الْأَرْضَ، أَرْضَ الْحَصُولِ عَلَى الْحَقِّ كَانَتْ قَاحِلَةً، كَانَتْ مَاحِلَةً، كَانَتْ بِلَا مَاءٍ وَ لَا كَلَاءٍ» رسول نبود، رسالت هم تحریف شده بود.

«وَ تَلَطَّ مِنَ الْحُرُوبِ» تلطّی: نار حرب بالا گرفتن، جنگ‌هایی که بر محور ایمان و شریعت در میان مردم ایجاد می‌شد و جنگ‌هایی که بر مبنای شهوات ایجاد می‌شد. «وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةٌ النُّورِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ» نور دنیا خاموش شده است، چون نور دنیا رسل‌اند و رسالت‌ها. رسولی در کار نبود. رسالت هم محرف بود. ولیکن نه اینکه نور به کلی از بین رفته، نور پنهان شده است. کسوف شمس و قمر، خسوف شمس و کسوف قمر اینها معنایش این نیست که شمس از بین رفته است، قمر از بین رفته است. می‌دانیم شمس هست، می‌دانیم قمر هست، اما چهره‌اش پوشیده شده است. به دست آوردن منبع نور با چهره پوشیده کار مشکل‌تری است. در اینجا هم «وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةٌ النُّورِ لِأَنَّ نَوْرَ الدُّنْيَا عِبَارَةٌ عَنِ نَوْرِ الْوَحْيِ الْخَالِصِ وَ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ إِلَّا الْوَحْيُ الْكَالِسُ الْخَلِيقَةُ» وحی انجیل و تورات. «ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ» غرور حالت فریبندگی دنیا است. دنیا فریب می‌دهد، اما در برابر مؤمنین قدرت فریبندگی چندانی ندارد، ولی اگر مؤمنین کم شدند و دسترسی به ماده و محور ایمان که رسالت محرف نشده الهیه است، کم بود، پس غرور آن ظاهر می‌شود. غرور جهان پنهان است، همان‌طور که شیطان، شیطان درون و شیطان برون در پنهانی خود را نشان نمی‌دهد، شیطان درون و شیطان برون نمی‌گویند: ما شیطان هستیم و می‌خواهیم شما را فریب بدهیم. این‌ها به عنوان رحمان، به عنوان ناصح «وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»^۲ قسم خورد، من ناصح هستم. به عنوان ناصح شیطان پیش آمد و فریب داد. شیطان به عنوان شیطان بیاید، کسی به دنبالش نمی‌رود. اگر کسی کذاب باشد به عنوان تکذیب به حق جلو بیاید، کسی به دنبالش نمی‌رود، مگر کسی که مانند خود او کذاب باشد.

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. اعراف، آیه ۲۱.

حالا این غرور دنیا یک غرور پنهان است. شیطان غرور است. شیطان نفس، شیطان خارج، شیطان جن و انس غرورند. به نام صحیح می‌آیند انسان را به ناصحیح می‌کشاند. اما این‌جا چون ماده دعوت ضعیف شده است. «كَاسِفَةُ النُّورِ» شده است، از این جهت «ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ عَلَى حِينِ اصْفَرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا» در پاییز درختان جان دارند، اما مانند بی‌جان هستند، چون جان‌دار بودن درخت این است که برگ‌هایش سبز باشد، نمو کند، اگر میوه دارد، میوه بدهد. اگر میوه ندارد، بزرگ‌تر بشود، نمو کند. اما در پاییز چطور است؟ در پاییز ظاهر مرگ در چهره درختان هویدا است، اما باطناً حیات است. در این‌جا هم همین‌طور است. در این‌جا هم عالم دنیا، از نظر فطرت و عقل و شریعت حق باید نمو داشته باشد. اما جلوی این نمو را چه گرفته است؟ اینکه فترت رسولی است و رسالت هم که محرّف است.

«وَإِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَاغْوَرَارٍ مِنْ مَائِهَا» آب بوده، فرو رفته است، باید مهندسین بیابند چاه بکنند آب را بیرون بیاورند، زحمت دارد. «قَدْ دَرَسْتُ مَنَارَ الْهُدَى وَظَهَرَتْ أَغْلَامُ الرَّدَى»، «منار الهدی» که رسالت‌های ربانیه باشد که تورات و انجیل مندرس شده‌اند، چون مخلوط شده‌اند. «وَظَهَرَتْ أَغْلَامُ الرَّدَى» پرچم‌های انحراف که آشکارا نبود اکنون میدان به خود دیده‌اند، چون نه موسی است، نه محمد، نه پیامبران دیگر و تورات و انجیل هم طبق میول و اهواء آن‌ها تحریف شده است. «فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا» این دنیا از برای اهل دنیا روآور است. «عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا»، در وجه طالب، عابس است. کسی که این دنیا را بر سبیل خیر طلب کند، «عَابِسَةٌ» و در سبیل شر هیچ عبوسی ندارد. «وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتُهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَغْمَتُهُ»^۱

«نَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجِيفَةُ وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ دِنَارُهَا السَّيْفُ»^۲ ثمر زندگی بوجه عام، فتنه و زد و خورد و این حرف‌ها شده است. فتنه دیگر: «بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ»^۳ اهواء درونی و اهواء برونی، عقل‌ها و افکار مردمان را که حتی در سبیل ایمان بوده‌اند، استهواء کرده است و به طرف خود کشانده است. چون ماده دعوت صورتاً ضعیف شده است. «وَ

۱. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۲۲.

۳. همان، ص ۱۴۰.

استَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ» کبریای شیاطین، خودخواهی و خودبینی و خودراهی شیاطین که در این ثالوث که کبریا دارند «استَزَلَّتْهُمْ» آنها را از مقام علیّ انسانی و از مقام عالی انسانیت و فطرت و عقل به زمین افکنده است و فطرت‌ها و عقل‌ها را کور کرده است و گوش‌ها را کر کرده است. «وَاسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ» جاهلیت [...] اینها را سست کرده است. راجع به فرعون داریم که: «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ»^۱ آنچه که می‌تواند موجب طاعت شود، استخفاف است. اگر شخص زیر بار نمی‌رود باید کوچکش کرد، کوچک و کوچک‌تر تا بشود سوارش شد. ولذا: «لَا حَتَنِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»^۲ شیطان چطور ذریه آدم را احتناک می‌کند؟ اول خرشان می‌کند، بعد افسار می‌کند و سوار می‌شود. آدم که خر نیست. عقل‌ها را، فطرت‌ها را، شعورها را، دیدهای صحیح را از آنها می‌گیرد، کما اینکه در بحث [...] داریم که «وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»^۳ که بحث بسیار عمیقی است که مقادیری از آن را ما در تفسیر نیاوردیم و الآن بحث می‌کنیم که این «وَاسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ» استخفاف است. وقتی که عقل را ضعیف کردند، شعور را ضعیف کردند، مسئولیت را کوچک شمردند، فعالیت‌هایی شد که این مواد ترقی و تکامل مکلفان خمول پیدا کرد و سست شد «حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ فَبَالَغَ (ص) فِي النَّصِيحَةِ»^۴ هر قدر زمین از نظر خاک و آب و بذر و باغبان ضعیف‌تر باشد، پایین‌تر باشد، کوچک‌تر باشد، در ثمردهی کمتر باشد، اگر باغبانی بخواهد این زمین را بارور کند، کار مشکل‌تری است. ولذا دعوت رسول‌الله (ص) از کل دعوات انبیاء مشکل‌تر بود. دعوت هیچ پیغمبری از پیامبران به آن مشکلی و به آن سختی و ضخامت و موانعی که در دعوت رسول‌الله (ص) بود، نبود.

«لَتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَنَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ»^۵ این کسانی که «مَا أَنَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ». اینها اصلاً آشنایی با وحی ندارند، ششصد سال، پانصد سال هست نه با

۱. زخرف، آیه ۵۴.

۲. اسراء، آیه ۶۲.

۳. نساء، آیه ۱۱۹.

۴. نهج البلاغة (للصّحی صالح)، ص ۱۴۰.

۵. قصص، آیه ۴۶.

پیغمبری آشنایی دارند، نه با کتاب صحیحی الا قلیل که «مَنْ هَدَى اللّٰهُ»^۱ بنابراین دعوت کردن اینها، از ظلمت مطلقه اینها را به نور مطلق آوردن، این کار بسیار مشکلی است ولذا «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِّثْلَ مَا أُوذِيَتُ»^۲ هم به همین حساب خواهد بود. و اما معارضات و عقباتی که در برابر این دعوت بود. این روایاتی است که ما مقادیری خواندیم، بعد مراجعه به تفسیر خواهید فرمود. از اینجا منتقل به بحثی می شویم که چند روز پیش ما عنوان کردیم و تا اینجا مقدمات حل این بحث بود. در طول زمان های تکلیف رسل بوده اند و یا اگر نبوده اند، رسالات بوده است و اگر رسالات محرفه بوده است، امکان وصول به رسالت وحی به طور خالص بوده است، منتها به وظیفه و به مسئولیت برای علما و جهّال. علما بیانگر حقایق وحی باشند از تورات و انجیل و عوام هم از علمایی که بیانگر وحی اند از تورات و انجیل، تقلید کنند. آنها در اقلیت هستند. حساب نباید کرد که این عالمی که بر محور وحی خالص تورات و انجیل فتوا می دهد کم است، [پس] ما از شهرت تبعیت کنیم. این عالم اسمش کم است و مخفی است و مستور است از شهرت، نخیر، مشهور «سیف شاهر» یعنی شمشیر کشیده شده. اگر یک میلیون شمشیر خوابیده باشد و یک شمشیر کشیده شده باشد، سیف شاهر همین یکی است. همچنین دلیلی که برای عقل روشن است، برای فطرت بیّن است، عبارت است از دلیل وحی. اگر بر غیر مبنای وحی کسانی فتوا بدهند، اینها شهرت ندارند. اجماع هم غلط است، اجماع علی الباطل است. شهرت ندارند. شاهر عبارت است از منطق وحی. در طول زمان تکلیف حجج بالغه الهیه، صعب الوصول، سهل الوصول، قریب، بعید، در کل امم رسالیه رسالات ربانیه بوده است. سؤال: «سؤال لا جواب عنه الا ما سمعناه متواتراً و متقاطراً ولكن ليس هذا جواباً اطلاقاً، الجواب نجده في السورة المائدة. سؤال: ربنا سبحانه و تعالی اراد أن یربينا نحن [...] و لماذا ما بعث آدم و من بعده الی خاتم النبیین (ص) بشرعة واحدة من الدین؟ سورة الصلاة، سورة الصوم، سورة الزکاة، سورة الخمس، تجارة و غیر ذلك في كل ابواب الفقهية، لماذا ما بعثهم بشرعة واحدة؟ لا يمكن أن يقال أنّ ربنا سبحانه و تعالی بدی عن جهل، هذا غلط، بداء قمة، مو بالله تعالی، بدی عن جهل، لا، الله تعالی بعث آدم بشریعة ثم بدّلها الی اخرى ثم الی اخرى و

۱. نحل، آیه ۳۶.

۲. مناقب آل ابی طالب (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۴۷.

اقل شیء خمسة شرائع لا ولى العزم من الرسل شريعة نوح و ابراهيم ثم موسى، ثم عيسى، ثم خاتم النبيين و الى يوم الدين، لماذا شرائع خمسة؟ يقول ربنا «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»^۱ هنا هذه الآية تبين الشرائع الاصيلة لا ولى العزم من الرسل الاصيلة التي تتبناها سائر رسل الله و انبياء الله «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى اَنْ اَقِيْمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» لماذا شرع لكم من الدين خمسة شرائع؟ حال أن الله تعالى كان بالامكان و كان بالحكمة الغربية الربانية حتى لا يختلف المكلفون كثيراً، هذا يهودى، هذا مسيحي، هذا كذا، أن يبعث النبيين الرسل كلهم بشريعة واحدة من الأول الى الآخر».

این سؤال است، احیاناً جواب دادند که مثل کلاس اول و دوم و سوم است. آیا مردمی که زمان آدم (ع) بودند نمی شد مثل ما بایستند، نماز بخوانند، حمد بخوانند؟ این مطلبی نیست، مطلب عقلی نیست. این عقول مردم است و علوم مردم است که در ترقی است. عقول مردم، علوم مردم، زندگی مردم در ترقی است. زندگی مردم بحث دیگری است، ولی عقول مردم و علوم مردم که در ترقی است، این احکام تکلیفی این کار را بکن، آن کار را نکن، این حلال است، آن حرام است، این کاری به عقل ندارد. افلاطون که از بزرگترین عقلای عالم در چندین هزار سال قبل بود، ارسطاطاليس و افلاطون و دیگران، پس به آنها ظلم شده است چون آن شریعت، شریعت کلاس دوم و سوم بوده؟ این مطلب زیاد نقد دارد. اصولاً باید شریعت را جدا کرد. «الشریعة تنقسم الى قسمين: شریعة بالسنة للعقلیات و العلوم، شریعة بالسنة للاعمال، التطبيقات العملية الخارجية. التطبيقات العملية الخارجية ليست بحاجة اى الى ايمان». ايمان دارد، دو رکعت، سه رکعت، سی روز، چقدر. در تمام تکالیف جسمانی که ما داریم دیگر کلاس اول و دوم و سوم ندارد. بچه کلاس اول چلوکباب می خورد، کلاس ششم هم می خورد، دیپلم هم می خورد، لیسانس هم می خورد، فرق نمی کند. نخیر، اینجا چون کلاس اول است نخورد؟ بهتر هم می خورد. چون کلاس اول است پس شکمش کلاس اولی است، این کلاس اول برای فکر است، برای علم است. اما اموری که مربوط به عمل است، مستلزم این نمی شود که شریعت... «الطقوس العملية الشرعية لا تختلف و لا تتخلف اعتباراً بالعقلية القوية، اعتباراً بالعلم القوي، اعتباراً بالتقدمات

۱. شوری، آیه ۱۳.

العقلية و العلمية» این حسابش جدا است. اما شریعت عقل؛ آیا سفهایی که مسلمان هستند، این سفها از عقلای زمان آدم و ادریس و نوح و ابراهیم بالاترند که اینها هم این شریعت را دارند؟ به مقداری که می‌تواند دریافت کند، شریعت عقل را می‌پذیرد. کسی که عقل^م دارد و می‌تواند دریافت کند تکلیف و وظیفه ربانی را، این لزومی ندارد به اندازه سلمان بفهمد، به اندازه ابوذر بفهمد، نخیر، آن مقداری که می‌تواند بفهمد، از نظر عقل آن مقداری که عقلش می‌رسد و از نظر عمل همه یکسان‌اند. اگر معذور است که ممکن است بسیار عاقل هم باشد و معذور باشد، این مطلبی نیست، بسیار جاهل هم باشد و معذور نباشد، مطلبی نیست. او باید انجام ندهد، او باید انجام بدهد. بنابراین کلاس اول و دوم و سوم و چهارم که روی منبرها می‌گویند، در کتاب‌ها می‌نویسند، این جواب مطلب نیست. اگر این باشد چندین اشکال دارد. این اشکال اول است. اشکال دوم: می‌گویید: بشریت عقلاً ترقی کرد، علماً ترقی کرد. بر مبنای ترقی عقلی و علمی شرایط مدام عوض شد. اولاً جواب دادیم که خیر، عوض شدن شرایط، مطلب عقلی اضافه‌ای که همه باید بدانند، نیست. ثانیاً می‌گوییم بنابراین بنابراین شرع نباید ختم بشود. «فلماذا ختمت الشريعة الربانية بالقرآن الكريم و السنة المحمدية (ص)؟ هل ان البشرية المكلفين قبل أربعة عشر سنة حتى الآن ما اختلفوا؟ ما تفارقوا؟ ما تبلوروا؟ ما ساروا في علومهم، في عقولهم اقوى، طبعاً ساروا اقوى» این مخترعین، این مکتشفین، در تمام علوم، در تمام قدرتهای علمی، جهات عقلی، جهات فکری، بشر چهارده قرن ترقی نکرده است؟ اگر بیایید بگویید که شریعتی آمد که از زمان خاتم النبیینالی یوم القيامة کافی باشد. این از اول می‌آمد. اگر ترقی عقل و علم مدخلیت دارد در تبلور شرایع، پس باید مدام شرع بیاید، شرع بیاید، شرع بیاید. کما اینکه بهایی‌ها می‌گویند. اگر مدخلیت ندارد، پس از اول باید این شرع که بر آدم نازل شد، تمام آنچه که از طقوس عبادتی و از مظاهر عبادی و عملی و جسمی بر آدم نازل شد، بر همه انبیاء بشود. اگر بگویید که زمان آدم، اجتماع خیلی بسیط بود، بعد غنی شد، بعد غنی شد. می‌گوییم: باشد، چه مانعی دارد؟ در کتاب اول مطالبی را می‌گویند که این مطالب بعداً می‌خواهد تبلور پیدا کند، ولی الآن اصل مطلب را می‌گویند. اصل مطلب را از اول بگویند تا آخر. پس حساب چیست؟

«الجواب: كلمة واحدة: الابتلاء، الابتلاء، الابتلاء. التكليف ابتلاء، الدين ابتلاء، شرعة من الدين ابتلاء، نفس الشرعة في احكامها المختلفة ابتلاء، في احكامها

الناسخة و المنسوخة ابتلاء» در هر شرعی ناسخ و منسوخ نداریم. در شریعت تورات، در شریعت انجیل خودشان هم قبول دارند؛ «شریعة اخرى بعد الشريعة الاولى الشريعة الذي كان قبل كذلك ابتلاء» همه اینها ابتلاء است. فلذا در آیه مائده می‌فرماید که: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً^۱» این «لِكُلِّ» روی این آیه باید فکر کنیم. یعنی تنها آیه‌ای است در کل قرآن شریف که در این بحث آیه مادر است. روی این آیه باید فکر کنیم که خدا می‌خواهد بیان کند که چرا «شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً لِكُلِّ مِنْكُمْ» چند سؤال در این آیه مطرح است. آقایان مطالعه بفرمایید. در تفسیر خودتان مطالعه کنید، فکر کنید. «لِكُلِّ» یعنی لکل من المكلفين، يقول «لِكُلِّ مِنْكُمْ» الحاضرين فقط أو لا، من يصلح أن يخاطب، اذا كان لكل من الحاضرين، هذا غلط على غلط» مگر حاضرین زمان نزول وحی شرایعی داشتند که هر دسته‌ای از این عرب‌ها یا غیر عرب‌ها یک شرعه و منهاجی، نه. «لکل منکم خطاب لکل بنی نوع الانسان، لا فقط، بل لکل المكلفين، كافة المكلفين في هذه الكرة الارضية و فير غير هذا من الكرات المكلفة» «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً» ولكن سؤال، سوالات عدة. لکل جعلنا یعنی لکل امة من الامم التكليفية الخمس، امة نوح، امة ابراهيم، بعد موسى، بعد عيسى، بعد خاتم النبيين، خمس امم. لکل یعنی لکل من الامم الرسالي، هذا صحيح طبعاً. لکل، لا لکل طائفة، لا لکل قرية، لا لکل اهل لغة، لا لکل اهل صقع، لا لکل اهل مكان، لا، «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً» لأن شرعة الله شرائع الله و مناهج الله كلها منتشاً من دين واحد، لکل یعنی لکل من الامم الخمسة الرسالية» این پنج مورد. «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ فَالخطاب موجه الى كافة المكلفين في الشرائع الخمسة على طول خط الرسالات من الاول الى الآخر»

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً» «شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً» چطور؟ ما فقط یک دین داریم و این دین مشارعی دارد. «الدین فی القرآن دین الله تعالی دین واحد، یعنی طاعة الله، دین الله یعنی طاعة الله ولكن طاعة الله الوان فی الادوار الخمسة صلاة صوم زكاة حج و ما الى ذلك من التكاليف الظاهرية الامور الاصلية الدينية؟ لا، التكاليف الظاهرية» «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً» مثل شط کوفه که هر باغی یک جوی و یک نهری دارد. شط یکی است، تمام از این شط هستند، ولكن هر کس

۱. مائده، آیه ۴۸.

به اندازه احتیاجش و به اندازه دریافتش، قابلیتش، فاعلیتش از این آب می‌گیرد که استفاده از این آب بکند.

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ يَعْنِي خَمْسَ شَرَائِعَ كُلِّهَا مَشَارِيعَ [...] مَخْتَلِفَةً حَسَبَ الظَّاهِرِ، مُؤْتَلَفَةً حَسَبَ البَاطِنِ، حَسَبَ البَاطِنِ دِينَ الله، طَاعَةَ الله، سَبِيلَ إِلَى الله، سَلُوكَ إِلَى الله، وَلَكِنْ مِنْ حَيْثُ الطَّقُوسِ الظَّاهِرِيَّةِ، مِنْ حَيْثُ المَظَاهِرِ، لَا مِنْ حَيْثُ البَطُونِ وَ الحَقَائِقِ، مِنْ حَيْثُ المَظَاهِرِ تَخْتَلِفُ. صَلَوَاتِنَا نَحْنُ المَسْلُومُونَ لَيْسَتْ مِشَابَهَةً بِالصَّلَوَاتِ النِّصَارِيَّةِ وَ اليَهُودِ إِلَّا فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ» أَنَّهُمَا سَجُودٌ وَ رُكُوعٌ دَاشْتَنَدُ، «وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۱ «وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۲ سَجُودٌ وَ رُكُوعٌ دَاشْتَنَدُ، ذَكَرَ چِه بُوْدِه وَ بَقِيه خُصُوصِيَّاتِ نَمَازِ از نَظَرِ عَمَلِي وَ از نَظَرِ اذْكَارِ، قَطْعاً أَنَّهُ سُورَه حَمْدِ نَدَاشْتَنَدُ، قَطْعاً سُورِ قُرْآنِي نَدَاشْتَنَدُ، اَيْنَ آيَاتِ قُرْآنِي نَدَاشْتَه اِنْدِ وَ اَيْنَ مَرَحَلَه اَكْمَلِي اسْتِ كِه اِلَى يَوْمِ الدِّينِ حَاصِلِ اسْتِ. «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اَيْنِجَا تَشْرِيعِ اجْبَارِي وَ تَشْرِيعِ اخْتِيَارِي رَا ذَكَرَ فَرْمُودَه اسْتِ. تَشْرِيعِ اجْبَارِي «وَ لَوْ شَاءَ اللهُ» «لَوْ» اسْتِحَالَه اسْتِ. «وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمُ» «يَعْنِي كِلِ المَكْلَفِيْنَ الخَمْسَ بِالنِّسْبَةِ لِلسَّرَائِعِ الخَمْسَةِ» «وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اَيْنَ آيَاتِ دِيگَرِي دَارِدِ كِه خَدَاوَنْدِ اجْبَارِ نَكْرَدَه اسْتِ هَمِه رَا كِه اِمْتِ وَاحِدَه هِدَايَتِ بَشُونْدِ يَا مَعَاذَ اللهِ اِمْتِ وَاحِدَه ضَلَالَتِ بَشُونْدِ يَا مَعَاذَ اللهِ اِمْتِ وَاحِدَه غَوَايَتِ بَشُونْدِ كِه اصْلَاحاً شَرَعِ نَبَاشَدِ. «وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمُ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمُ» هَمِه بَلُوا اسْتِ، تَمَامِ اَيْنِهَا بَلُوا اسْتِ. يَكِ بَحْثِ اسْتِ كِه آقَايَانِ دَرِ كَلَامِ مِي فَرْمَايَنْدِ كِه آيَا خَدَاوَنْدِ حَكْمِي كِه مِي كَنْدِ، آن چِيْزِي كِه وَاجِبِ كَرْدَه اسْتِ، بَايْدِ حَسَنِ ذَاتِي دَاشْتَه بَاشَدِ يَا نَه؟ حَسَنِ حَكْمَتِي دَاشْتَه بَاشَدِ يَا نَه؟ آنچِه نَهِي مِي كَنْدِ قَبْحِ ذَاتِي دَاشْتَه بَاشَدِ يَا نَه؟ قَبْحِ حَكْمَتِي دَاشْتَه بَاشَدِ يَا نَه؟ اَيْنِ رَا دَرِ خُودِ تَكْلِيْفِ مِي گُوِيَنْدِ وَ حَالِ اَيْنِ كِه آنچِه مَصْلَحَتِ اسْتِ، مَصْلَحَتِ اِبْتِلَا اسْتِ. مَمْكَنِ اسْتِ عَمَلِي كِه دَسْتُورِ مِي دَهْدِ، اَيْنِ عَمَلِ حَرَامِ دَرِ حَرَامِ، از هَمِه حَرَامِهَا حَرَامِ تَرِ بَاشَدِ، وَلِيكِنْ صَرَفِ اَمْرِ كَرْدَنِ بَه اَيْنِ، اَيْنِ اِبْتِلَا اسْتِ. «وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»^۳ كِشْتَنِ كَافِرِ بَه اَيْنِ آسَانِيهَا جَايِزِ نَمِي شُودِ، چِه بَرَسَدِ بَه مُؤْمِنِ، چِه بَرَسَدِ بَه اِسْمَاعِيلِ بِنِ اِبْرَاهِيمِ كِه جَدِ

۱. آل عمران، آیه ۴۳.

۲. بقره، آیه ۴۳.

۳. بقره، آیه ۱۲۴.

خاتم النبیین است و جد محمدیین و معصومین (ع) است و رأس سلسله رسالت قرآنیه است. این مقدس‌ترین افراد، بالاترین افراد، دارای مقام رسالت و نبوت «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۱ این مقام به این عظمت، به این علو که با ابراهیم هم‌مشی بود در ساختمان بیت، در دعوت الی الله، در چه و در چه، این اسماعیلی که در درون این بود و در برون و در آینده آن بود. ابراهیم با دست خودش اسماعیل را بکشد، این از محرم‌ترین محرمات عالم است. ولکن خدا امر می‌کند. چرا؟ این امر ابتلاء است. «وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» این «يَبْلُوَكُمْ» گاه «لِيَبْلُوَكُمْ» خود انبیاء است. انبیاء بلوایی دارند، امتحاناتی دارند. گاه «لِيَبْلُوَكُمْ» امم است. یک نمونه‌اش را می‌خواهم عرض کنم که اینها را به‌طور کلی کنار بزند که باید در مأمور به خودش مصحلت... چه مصحلتی؟ اگر در خود کشتن اسماعیل مصحلت است که مصحلت نیست و نکشت، خدا نگذاشت بکشد. «الخلیل یأمرنی و الجلیل ینهانی» لسان حال و لسان واقع آن کاری بود که تیزش کرده بود، از پشت فشار داد که او را نبیند و هرگز اتفاقی نیفتاد. کما اینکه نسبت به خود ابراهیم «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ * وَ ارَادُوا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْاٰخْسِرِيْنَ»^۲ این امتحان است. پس خود فعل امتحان است. [...] ابراهیم آنقدر باید خالص بشود، آنقدر باید از شهوت خالص بشود، از عقل هم خالص بشود. چون عقل اجازه نمی‌دهد آدم بچه بکشد. از خود برون رود و آنچه می‌کند و می‌فهمد اراده رب باشد. چرا دور خانه می‌گردد؟ من نمی‌دانم، گفتند بگرد! اما مسواک بزن، من می‌دانم فایده مسواک چیست. این کار آسانی است، کاری ندارد. امر خدای متعال این است که مسواک بزن یا چه و چه. اینها معلوم است. چرا اسماعیل را ابراهیم باید بکشد؟ آن هم وحیی که «اِنَّیْ اَرٰی فِی الْمَنَامِ اَنَّیْ اَذْبَحُكَ»^۳ نظر شما چیست؟ دارد در میان می‌گذارد که نظر اسماعیل چیست. «اِنَّیْ اَذْبَحُكَ ... قَالَ يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ هِیْج تردیدی در کار نیست، نه در ابراهیم، نه در اسماعیل. «سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰیِرِيْنَ * فَلَمَّا اَسْلَمَا»^۴ کدام اسلام؟ این اسلام تسلیم محض است، نه تسلیم

۱. مریم، آیه ۵۴.

۲. انبیاء، آیات ۶۹ و ۷۰.

۳. صافات، آیه ۱۰۲.

۴. همان، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

شهوۃ است، نه تسلیم نفس است، تسلیم عقل است. عقلم ما هم نمی‌رسد. اصلاً عقل گم بشود، نفس گم بشود. خواسته‌ها و فهمیده‌های ما و ظنون ما و مقصدهای ما و فکرهای ما تمام چون وحی خداوند است. وحی خداوند است طبق حکمت حکیمه ربانیه که در اینجا مقرر گردیده است. این ابتلاء است. پس تمام شرائع ابتلاء است. نسخ بیاید، بدل بشود، بالا برود، پایین بیاید، در یک شرع باشد، در شرع بعدی، در شرع قبلی باشد، منتها ابتلائات گوناگون است که در این ابتلائات بر محور این آیه باید بحث کنیم.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ»